



شهرزاد ناصری

برابری

... تنها در آن زمان می توان از افق محدود حقوق بورژوازی فراتر رفت و جامعه خواهد توانست این شعار را بر پرچم خود بنویسد: "از هر کس بر حسب تواناییش و به هر کس بر حسب نیازش"....

کارل مارکس- نقد برنامه گوتا-صفحه 23 نسخه ی اینترنتی بازنویس پاشار آذری

جمله بالا جمله ی آشنای مارکس است زمانی که میخواهد چکیده ای از جامعه ی کمونیستی را به تصویر بکشاند. روایتی متفاوتی از جامعه ی کمونیستی وجود دارد. بدست دادن تصویری جامع از آن جامعه به نظر من کار دشوار و تا حدی ناممکن است. جواب بعضی از سوالات در مسیر تلاش برای برقراری آن جامعه تا حدودی روشن خواهند شد اما هنوز سوالات بسیار دیگری باقی خواهند ماند که برای روشن شدن آنها به زمان نیاز خواهد بود. مارکس به اندازه ای که در مورد نقد جامعه سرمایه داری نوشته است در مورد جامعه کمونیستی نوشته و تا حدی که بررسی های علمی اش به او اجازه داده در مورد آن جامعه سخن به میان آورده است.

هدف من از نوشتن این مقاله بررسی نظریه ای است که این جمله ی مارکس در تبیین جامعه ی کمونیستی را مترادف با "برابری" وصف میکند و مدعی است کمونیسم جامعه ای است که در آن "برابری" برقرار میشود. میخواهم نشان دهم که "برابری" با جامعه کمونیستی مد نظر مارکس دو تبیین متفاوت هستند.

برای ورود به بحث میخواهم از آنالیز جمله مارکس شروع کنم:

"از هر کس" یعنی هر "فرد" جامعه بدون در نظر گرفتن شناسه های فردی از قبیل جنسیت، نژاد، رنگ و... پس در مرحله اول در جامعه کمونیستی مد نظر مارکس "فرد" جایگاه و اهمیت خاص خود را دارد و در جمع یا جامعه محو نشده است.

"بر حسب توانش" در اینجا ضمیر شخصی متصل "ش" به "هرکس" بر می گردد یعنی توانایی فرد مورد بحث.

"بر حسب نیازش" در اینجا نیز ضمیر شخصی متصل "ش" به همان "کس" بر می گردد یعنی نیاز همان فرد مورد بحث.

پس در جامعه کمونیستی هر فرد جامعه به همراه تواناییها و نیازهای فردی اش مورد توجه خاص مارکس است.

مارکس می گوید از هرکس به اندازه توانش انتظار می رود در جامعه نقش آفرینی کند و به هرکس نیز باید به اندازه ی نیازی که دارد مواهب و نعمات اجتماعی تعلق گیرد.

پس مارکس "هرکس" را در "توان" و "نیاز" به خودش ارجاع میدهد و هیچ کس را با دیگری مقایسه نمیکند.

حال نگاهی به بُعد فلسفی "فرد" در نگاه مارکس و برابریخواهان بیاندازیم:

در جواب سوال "من کیستم" از نگاه مارکس میتوان گفت: من کسی هستم که تواناییها و این نیازهایی را در خود دارم به عبارتی دیگر "من منم". یعنی "من کیستم" در خود فرد معنی پیدا میکند.

بیا بید همین سوال را از نگاه یک برابریخواه بررسی کنیم:

یک برابریخواه نمی تواند بگوید "من برابرم" زیرا جمله بی معنی است و باید حتما برای معنا دادن به این مفهوم، طرف دیگری را پیدا کند و خود را با آن در کفه ی ترازو قرار دهد پس اجبارا باید بگوید: من کسی هستم که با فلان شخص یا اشخاص (و یا شیئی یا اشیا) برابرم. به همین اعتبار فرد برابریخواه در جواب جمله ی "من کیستم" نمی تواند بگوید "من منم". یعنی فرد در این اندیشه نمی تواند خود را در خویش جستجو کند بلکه خود را دیگری میبیند.

در فلسفه ی برابریخواهی "من" از هیچ نقطه ای شروع مستقل ندارد و هیچ وقت به سوژه (شناسنده) تبدیل نمیشود زیرا همواره بیرون از خویشتن ابژه ای را پیش فرض میگیرد که در خارج از او وجود دارد و با او یکسان است.

این برابری سوژه با ابژه، ابهام اساسی فلسفه ی برابریخواهی است.

حال این سوال نیز مطرح میشود که "من" برابریخواه با چه ابژه ای برابر است؟ آیا این ابژه در اندیشه ی اوست یا وجود خارجی دارد؟

از نظریه ی برابریخواهی بر می آید که این انسانها هستند که با هم برابرند. یعنی ابژه، انسان دیگری است که "من" با او برابرم. این قضیه چیزی از ابهام اساسی این فلسفه کم نمی کند.

این انسانی که با "من" برابر است اگر وجود خارجی داشته باشد باید تماما خصوصیات "من" را داشته باشد تا با "من" برابر باشد. در واقع باید خودم باشد که در خارج از خودم وجود دارد. یک لحظه تصور کنید که برابری از بین دو نفر فراتر برود و در بُعد اجتماعی بررسی شود. با این حساب برابریخواهان میگویند که جامعه تشکیل شده است از "من"هایی که همگی خارج از "من" وجود دارند. به عبارتی "من" در بین دیگر "من"ها گم است و هیچ وجه مشخصه ی مستقلی ندارد. این در حالی است که گفته شد "من" یا همان "فرد" در جامعه ی کمونیستی مد نظر مارکس اهمیت و ویژگیهای خاص خود را دارد.

و اگر ابژه، انسان یا مفهومی است که در اندیشه ی "من" قرار دارد، و من در ذهن خویش او را برابر خود میبندارم، یعنی سوژه، با ابژه ای ذهنی برابر است، پس فلسفه ی برابریخواهی یک فلسفه ی ایده آلیستی است. زیرا "من" واقعی را با یک موجود ذهنی برابر میدانند.

آیا "من" در اندیشه ی مارکس هم ابهام فلسفی دارد؟ "من کیستم؟" با مراجعه به اندیشه مارکس میتوان گفت "من منم".
من تو نیستم و تو نیز من نیستی. "من" مارکس وجودی است مستقل و شناسنده.

ارزش "من" شناسنده (سوژه) یا همان "من" مارکس در چیست؟

زمانی که انسان در پی شناخت، ذهن خود را از هر اطلاعاتی تهی میکند و تا جایی پیش می رود که می گوید: فقط می دانم که چیزی نمی دانم و دوباره شروع می کند به شناخت هر آنچه موضوع شناخت (ابژه) است، انسانی است شناسنده (سوژه). یعنی انسان سوژه دیگر هیچ پیش فرضی (پیش فرضهایی مانند خدا، نیروهای ماوراء الطبیعه، طبیعت، پیغمبر، مقدسات، آزادی، جامعه، طبقه، کارگر، نیروی کار، کمونیسم، مارکس و...) برای شناخت قابل نیست و دوباره با فهم خودش سعی در شناخت تمام موضوعات شناخت می کند. انسانی که به این مرحله می رسد آزاد و مستقل می شود از هر آنچه ذهن او را به اسارت در می آورد. این ویژگیها انسان را تا مرحله ای پیش می برد که آفریننده می شود و خودش دنیای خودش را می سازد. این انسان دیگر از خود بیگانه نیست و به خودش کوفایی رسیده است. دیگر نمی توان او را تحمیق کرد، به بندش کشید و یا استثمارش کرد.

در حالیکه "من" برابریخواه نمی تواند خود را از قید از خودبیگانگی برهاند. ابهام فلسفی دارد، در یک مقطعی به مشکل بر میخورد. آنجاییکه باید بگوید "من منم" و پای من بودنش بایستد و محکم باشد، گیج و گنگ می شود. او انسانی آزاد و مستقل نیست و همواره در بند بسر می برد.

فکر کنم بحث در مورد بُعد فلسفی موضوع تا اینجا کافی باشد. نشان داده شد که در دیدگاه مارکس "فرد" وجودی مستقل و آزاد دارد اما در دیدگاه برابریخواهان "فرد" وجودی نامستقل و در بند دارد. این تفاوت بین این دو دیدگاه بنیادین است.

بررسی "برابری" از چند زاویه ی دیگر

۱- "برابری" مقایسه گرا است.

هر وقت بحث برابری پیش میاید، همواره دو طرف یک مساوی مد نظر است. یعنی طرفی را با طرف دیگر مقایسه می کنیم که در حالت موازنه و تعادل قرار دارند.

جمله "من برابرم" به خودی خود بی معنی است. و بلافاصله این سوال مطرح می شود که "من" با چه چیزی یا با چه کسی برابرم؟ باید چیزی را پیدا کرد و در طرف دیگر تساوی قرار داد تا جمله معنی پیدا کند. و باید طرف مقابل به دقت سنجیده شود تا برابری همواره برقرار باشد و تعادلش بهم نخورد.

به داخل جامعه بیایم. فرض کنید افراد آن جامعه همه بدنبال برابری با یکدیگر باشند. چه می شود؟ افراد همواره باید به مقایسه با یکدیگر بپردازند. تا مبدا کسی چیزی از دیگری بیشتر داشته باشد. مشکل این قضیه در چیست؟ شاید بگویم مگر بد است که کسی چیزی از کس دیگر بیشتر یا کمتر نداشته و همه به اندازه ی برابر بهر مند باشند؟

مشکل این قضیه از اینجا شروع میشود که "برابری" فقط در مجموعه های ساکن و بدون حرکت حالت تعادل خود را می تواند حفظ کند. اما جامعه یک مجموعه ی ساکن نیست جامعه در تغییر و تحول و جنب و جوش است پس "برابری" بعنوان حالت متعادل مقایسه، در این مجموعه ی پر تکاپو همواره در حالت تعادل باقی نمی ماند بلکه این **مقایسه های مداوم** در حالت پویا بلا استثنا به "رقابت" در یک سیر صعودی با یکدیگر می انجامد و این نوع رقابت یعنی تلاش برای برتری جویی. اینجا است که یک خطر پنهان در فلسفه ی برابری احساس می شود. **مقایسه** به **رقابت** و رقابت به **برتری جویی** (بخوانید بنیان یک سرمایه داری دوباره) در بین افراد جامعه منجر می شود.

می توان گفت: ماهیت "برابری" نطفه ی یک سرمایه داری دوباره را در خود پنهان دارد.

مارکس برای جلوگیری از رقابت بین افراد و انعقاد نطفه ی یک سرمایه داری دوباره در جامعه ی کمونیستی، هرگز به مقایسه ی آنها با یکدیگر نمی پردازد. او هر کس را به اعتبار خودش میسنجد نه در مقایسه با دیگری. او فرد را متوجه خودش میکند.

نیاز فرد در ارتباط با خودش محدود است، اما در مقایسه با دیگری بسان دو خط موازی در هندسه ی اقلیدسی بی انتهاست (که این میشود مال اندوزی، نه رفع نیاز).

۲- "برابری" مطلق است.

"برابری" بیان مطلق یک تساوی است. وقتی می گوئیم x برابر y است به این معناست که این دو متغیر از هر لحاظ باهم برابرند و در برگیرنده ی هیچ اما و اگر نیست. مطلق بودن در مقولات اجتماعی نامعتبر است. مطلق های اجتماعی تنها در تفکرات ایده آلیستی موجودند و هر اندیشه ی ایده آلیزه شده با واقعیت فاصله دارد.

۳- "برابری" اندیشه ای مکانیکی و جبرگرا

گرایشات درونی فرد و به همین اعتبار تفاوت های فردی افراد مانند عشق، وجدان، سلیقه های متفاوت، تمایلات مختلف، اولویتها و انتخابهای گوناگون افراد جامعه در این فلسفه قابل تفسیر نیست. همانطور که گفته شد "فرد" در اندیشه ی برابریخواهی موجودی است محو شده در جمع. آنها انسان را جسمی ظاهری و بدون محتوا بسان رباط می بینند به عبارتی دیگر نگاهی ابزاری به انسان دارند.

آنان برای یکسان کردن این تفاوت های فردی به جبر متوسل می شوند.

۴- "برابری" محدودنگر و تک بُعدی نگر

برای بررسی این جنبه از برابری به یک مثال می پردازم. درک عمیق مثال ساده ی زیر اهمیت بسیار زیادی دارد در فهم مباحث بعدی که مطرح می شود.

یک سیب و یک پرتقال را در نظر بگیرید. هردو میوه هستند. نمی توان یکی را بر دیگری برتری داد. بلکه در سر جای خودشان هردو سودمند و خوشمزه هستند. اما تا بحال شنیده نشده است که بگویند یک سیب با یک پرتقال برابر است. زیرا علیرغم سودمندی و خوشمزگیشان، دو وجود مستقل با ویژگیهای متفاوت هستند. اما اگر ما اصرار در مقایسه ی ایندو داشته باشیم باید یک واحد مشترک در بین ایندو پیدا کنیم و براساس این واحد مشترک آنها را با هم مقایسه کنیم. مثلا از لحاظ وزن بخواهیم آنها با یکدیگر بسنجیم. در اینصورت وزن هردو را به واحد مشترک "گرم" تبدیل میکنیم و می گوئیم که آن سیب از لحاظ وزن کمتر، بیشتر و یا برابر آن پرتقال است. پس در اینجا واحد مشترک برای مقایسه "گرم" است. یک سیب چند گرم است و یک پرتقال چند گرم است؟ یعنی دو وجود مستقل با ویژگیهای متفاوت را به یک واحد مشترک تبدیل کرده ایم و به این ترتیب قادر به مقایسه ی آن دو شده ایم. نکته حائز اهمیت در اینجا این است که علیرغم اینکه ما توانسته ایم ایندو وجود مستقل با ویژگیهای متفاوت را از یک جنبه ی خاص با یکدیگر مقایسه بکنیم، اما هیچوقت نمی توانیم این مقایسه را به کل وجود آنها تعمیم دهیم. مثلا اگر وزن سیب برابر وزن پرتقال باشد، باید هنگام مقایسه حتما بگوئیم که وزن سیب با وزن پرتقال مساوی است و نمی توانیم در حالت کلی بگوئیم سیب برابر است با پرتقال در اینصورت جمله مبهم و بی معنی و مقایسه غلط می شود.

مقایسه ی بین انسانها هم که اساس فلسفه ی برابریخواهی است دقیقا به همین شیوه است. نمی توان گفت فلان کس با فلان کس دیگر برابر است مگر اینکه یک واحد مشترک در بین ایندو پیدا شود. مثلا گفته شود که شخص A با شخص B از لحاظ هوش، وزن، قد، توان جسمانی و ... برابر است. و همانطور که در مثال بالا هم گفته شد حتی اگر اشخاص A و B از یک جنبه ی خاص با یکدیگر مقایسه شوند و فرضا برابر هم باشند، باز نمی توان گفت که ایندو شخص باهم برابرنند زیرا همواره پارامترهای دیگری در آنها وجود دارد که متفاوت هستند. مثلا اگر قدش h_1 یکی باشد و نشان متفاوت است و ... مگر اینکه اشخاص A و B از هر لحاظ یکسان باشند که آن وقت میشود $(A=B)$ یعنی A همان B است و B همان A است که این همان یک شخص است. حال اگر مقایسه ی بین انسانها در بُعد جامعه ی جهانی و در ابعاد میلیاردي صورت بگیرد، بی اساس بودن فلسفه ی برابریخواهی به وضوح خود را نشان میدهد.

۵- برابری سیاسی

هر گونه نظارت بر "برابری" ناقض برابری است.

این قضیه را کمی آمیخته با طنز توضیح می دهم:

تو خواننده ی عزیز اگر برابریخواه هستی فرض کن بوته ی ذرتی هستی در یک مزرعه ی ذرت. ساقه های ذرت کم و بیش به یک اندازه قد می کشند. حال تو بعنوان عضوی از مزرعه ذرت چگونه پی خواهی برد که در آن سوی مزرعه درختی چندین متر بیشتر از قد تو رشد نکرده است؟

جواب واضح است باید خودت را به بالای سر ذرت های دیگر برسانی تا بتوانی تفاوتها را تشخیص دهی. یعنی احتیاج به نظارت از بالا است. در غیر اینصورت هیچ راهی وجود ندارد که بفهمی در گوشه ای از این جامعه ی گسترده بدور از چشم دیگران کسانی چندین برابر بیشتر قد نکشیده باشند و به ریش این مزرعه ذرت هم نخندند که در برابری گم است. پس ذرت عزیز تو باید برابری را نقض کنی تا بفهمی در دنیا چه خبر است و چه کسانی بر این دشت برابری دارند حکومت می کنند.

جامعه بدون نظارت و مدیریت اداره خواهد شد و هر ناظر و مدیری باید قدرت اجرایی داشته باشد. یعنی در جامعه باید افراد، نهادها و ارگانهایی موجود باشند که قدرت اجرایی بیشتری از دیگران برای نظارت بر ابزار تولید و شیوه ی تولید، خدمات و امورات اجتماعی داشته باشند. (ماهیت این نهادها برتر بودن آنها را منتفی نمی کند. یعنی حتی اگر حکومت شورایی به عنوان عالیترین شیوه اداره ی جامعه حاکم باشد باید شوراها قدرت اجرایی بیشتری از افراد عادی جامعه داشته باشند در غیر اینصورت توان اداره ی جامعه را نخواهند داشت) این افراد، دیگر از لحاظ سیاسی با دیگران برابر نیستند. آنان برای نظارت باید در جایگاه رفیعتری بنشینند و برای حراست باید قدرت اجرایی بیشتری داشته باشند. سیستم شورایی ساختاری هرمی دارد و این به وضوح یعنی افراد در این سیستم از لحاظ سیاسی برابر نیستند. یک فرد که مثلا برای شورای شهر انتخاب شده است و رای اعتماد هزاران شهروند دیگر را پشت سر خود دارد دیگر با کسی که نتوانسته چنین رای اعتمادی را از سوی شهروندان بدست آورد در یک سطح سیاسی و اجرایی قرار ندارد و نمی توان آنها را از لحاظ سیاسی برابر خواند(هر چند این شخص از نظر دارایی های شخصی با دیگران یکسان باشد). شاید گفته شود در سیستم شورایی رای دهندگان باید هر لحظه توان به زیر کشیدن نمایندگان خود را داشته باشند. این درست است اما چیزی از اصل موضوع تغییر نمی دهد بلاخره باید کس دیگری در جایگاه رفیعتری قرار گیرد. یعنی جایگاه رفیع تر مدیریت (سیاسی اجرایی) باید موجود باشد. و کسی که در آن جایگاه قرار می گیرد حتی اگر یک روز هم باشد موقعیت سیاسی اش با بقیه فرق خواهد کرد.

برابریخواهان در مورد این اختلاف جایگاه در قدرت سیاسی در جامعه شورایی سخنی به میان نمی آورند و همواره به اعتبار "هرکس یک رای" مردم را از لحاظ سیاسی برابر می خوانند حال اینکه "رای" به معنی یک کاغذ سفید در دست هر کس نیست، بلکه "رای" یعنی میزان تاثیر گذاری واقعی هر کس در عرصه های مختلف و می بینیم که این تاثیرگذاری در سیستم شورایی هم به یک اندازه نیست و عده ای قویترند.

در حالت خوشبینانه برابریخواهان دقیق به این موضوع نپرداخته و آنرا درک نکرده اند و کاملا احساسی با قضیه برخورد میکنند(اکثر توده های زحمتکش به جان آمده از وضعیت فلاکتبار کنونی از این تیپ هستند.) و اما در صورتیکه سیاستبازان برابریخواه کم گویی کنند و تمام زاویه های حقیقت را نمایان و بازگو نکنند، وعده ی برابری رویکردی فریبکارانه دارد و قصدش صرفا بسیج توده های محروم برای به قدرت رساندن منادیان برابری است.(همین الان احزاب مدعی برابری هیچ کدام "برابری" همدیگر را قبول ندارند و در رقابت با هم هر کدام خود را شایسته تر از دیگری میدانند برای حکومت بر برابری مردم!!؟)

در اینجا ترکیب "آزادی و برابری" هم وضعش روشن می شود. آزادی بنا به تعریف مارکسیستی اش باید پایه ی مادی داشته باشد. آزادی یک فرد ثروتمند یا یک شخص دارای قدرت سیاسی همواره بیشتر است از کسانی که این

امتیازات را ندارند، هرچند که روی کاغذ و به اصطلاح قانونا هیچ فرقی بین شهروندان جامعه نباشد. پس هرگونه تفاوت در قدرت و اختیار در عرصه های اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و جسمانی و فیزیکی شخص، تفاوت در حدود آزادی است. در شرایطی که برابری سیاسی وجود اجتماعی و خارجی ندارد -حتی اگر برابری اقتصادی هم حاکم باشد- افراد جامعه به نسبت های متفاوتی آزاد خواهند بود.

۶- برابری اقتصادی

برابری خواهان بیشتر رویکردی اقتصادی دارند و تمام توانشان را بکار میگیرند تا مردم را به این قناعت برسانند که از لحاظ اقتصادی اجازه نمی دهند کسی از کس دیگری برتر باشد.

امکان ندارد تمام افراد جامعه را از لحاظ اقتصادی برابر کرد حتی با دیکتاتوری زیرا آنکه دیکتاتوری میکند خود مشمول این قانون نخواهد شد. همیشه توزیع کنندگان ثروت جامعه دسترسی بیشتری به منابع ثروت دارند.

در جامعه ی کمونیستی مالکیت خصوصی بر ابزار تولید ملغی می شود. پس دیگر کسی توان استثمار کس دیگری را ندارد زیرا ابزار آن را گرفته اند. اما باز کسانی هستند که با اینکه توان استثمار دیگران را ندارند، در وضع بهتری زندگی می کنند زیرا استعدادهایشان جایگاه اجتماعی شان را تعیین می کند.

در ثانی **طبیعت برابری خواه نیست**. در کره ی زمین اقلیم های جغرافیایی متفاوتی وجود دارد که جوامع بشری بر بستر این مناطق متفاوت اقلیمی قرار دارند. کسی که در یک منطقه ی سرد سیر زندگی می کند باید بیشتر از کسی در یک منطقه ی معتدل زندگی می کند از امکانات گرمایی بهره مند باشد. کسی که در صحرا زندگی می کند باید تسهیلات بیشتری برای زندگی در صحرا داشته باشد و یا کسی که در بالای کوه زندگی می کند و...

بهمین خاطر توزیع برابر (که دستمزد برابر برای کارگران نیز یکی از شیوه های آن است) راه حل نیست بلکه این افراد باید متناسب با نیازشان از امکانات بهره مند شوند.

فرض کنیم که برابری خواهان توانستند مردم را از لحاظ اقتصادی به برابری برسانند (باهر ترفندی که خودشان بلدند) از این فرض نمی توان نتیجه گرفت که زندگی تمام افراد جامعه به برابری رسیده است. غلط بودن چنین نتیجه گیری ای را قبلا در مثال سیب و پرتقال شرح دادم. اقتصاد تنها یک جنبه از زندگی انسان را تشکیل میدهد و به همین اعتبار نمی تواند ملاک مقایسه برای **کل زندگی** افراد جامعه با یکدیگر باشد که زندگی شان از جنبه های مختلف اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، جغرافیایی، فرهنگی، جسمانی، ژنتیک و روانی تشکیل شده است.

محدودنگری و تک بعدی نگری برابری خواهان مانع از این است که درک همه جانبه ای از جامعه داشته باشند.

بیشتر می توان در مورد نقد برابری مثالهای نقض آورد مثلا تحت چه شرایطی زندگی یک نفر معلول ذهنی تحت مراقبت پزشکی با زندگی پزشک معالجش برابر به حساب می آید؟(حال اینکه هرگونه مقایسه بین ایندو غیر انسانی و غیر اخلاقی است) تحت چه شرایطی محیط کار یک کارگر معدن در اعماق زمین با محیط کار یک معلم در مدرسه با فضای کاملا مطبوع آموزشی برابر می شود؟ بازه ی زمانی برابری کدام است یعنی یک پیر مرد یا یک پیر زن با یک کودک در چه چیزی برابر خواهند بود حال اینکه یکی دارد می رود و دیگری تازه دارد می آید در دو دوران مختلف با ویژگیها و خصوصیات متفاوت. محدوده ی مکانی بر گستره ی متفاوت اقلیمی چگونه برابر می شود؟ و ...
برابریخواهان باید به تمام این سوالات پاسخ دهند.

۷- در مورد برابری زن و مرد

برابریخواهان بسیار سعی در این دارند که زن و مرد را برابر معرفی کنند. آیا این ادعا مارکسیستی و واقعی است؟ با توجه به موارد ذکر شده در بالا روشن است که مارکس نه تنها "زن و مرد" را، بلکه "مرد و مرد" و "زن و زن" را هم با یکدیگر مقایسه نمی کند. مارکس تمام ویژگیهای یک وجود مستقل را در هر فرد اجتماع می بیند و هیچ کس را به اعتبار دیگری معتبر نمی داند.
برای بررسی دقیقتر نظرات برابریخواهان در مورد زن و مرد شما را به یکی از "سخن روز" های کومله تی وی که بیانگر نظر رسمی حزب کمونیست ایران نیز هست ارجاع میدهم. متن کامل سخن روز در پایان ضمیمه* شده است.

(زمانیکه کمونیستها از برابری کلیه افراد، صرفنظر از جنسیت، نژاد، ملیت و غیره صحبت می کنند...)

میهم و بی محتوا بودن "برابری کلیه ی افراد" در بالا نشان داده شد. و اما نویسنده ی برابریخواه ادعای صرفنظر کردن از جنسیت را دارد یعنی میخواهد جنسیت را نیز مانند مذهب و نژاد و ... در امورات اجتماعی دخیل نکند. ببینیم کدامیک از این مشخصه هایی که نامبرده شده اند از قبیل جنسیت، نژاد، ملیت و غیره، در جامعه ی برابریخواهان قابل حذف و صرفنظر کردن هستند و از کدامیک واقعا نمی توان صرفنظر کرد.

همانطور که گفته شد یکی از خصلتهای ذاتی برابری "مقایسه" است. یعنی بالاجبار بین دو طرف معادله باید مقایسه صورت بگیرد. با این حساب در بین زن و مرد هم در این اندیشه باید مقایسه صورت بگیرد.
بحث جنسیت را با یک مثال ادامه میدهم و نشان خواهم داد که جامعه ی برابری برای حذف جنسیت محدودیتهای بنیادین دارد.

مثال:

به بازیهای المپیک ورزشی دقت کنیم که در آن برگزیده های ورزشی از سراسر جهان در آن شرکت میکنند کسانی که سالها روی آمادگی جسمانی خود کار مداوم و حرفه ای انجام داده اند و بعد از رقابت های سخت و نفس گیر به این بازیها راه یافته اند.

در این مسابقات

اولا: تمایزاتی چون نژاد، رنگ پوست، ملیت و مذهب فاقد اهمیت هستند و نادیده گرفته می شوند.

ثانیا: تمام رشته هایی که برای مردان وجود دارند، برای زنان نیز وجود دارند.

می بینیم که از جنسیت صرفنظر نشده است و علیرغم اینکه همه میدانند زنانی که به المپیک راه یافته اند جزو کسانی هستند که از آمادگی جسمانی بالایی برخوردارند، این بازیها همواره بطور جداگانه در بین زنان و مردان برگزار می شود. این دیگر شعور عمومی است که زنان هر چند از لحاظ جسمانی با قابلیت هایی در حد المپیک باشند اما باز در رقابت با مردانی که آنها هم تواناییهایی در حد المپیک دارند نمی توانند در یک میدان به مصاف یکدیگر بروند.

پس بطور واقعی حتی در سطوح بالای آمادگی جسمانی (در سطح المپیک) توان جسمی زنان از مردان کمتر است. (در پایان مقاله لیستی از رکوردهای مردان و زنان در بازیهای المپیک ضمیمه** شده است که به وضوح این مطلب را تایید می کند. در هیچ رشته ای رکورد زنان بالاتر از مردان قرار ندارد).

جالب اینجاست که برابریخواهان در هیچ جایی نسبت به این تفکیک جنسیتی که در سطح جهانی و جلوی چشم میلیاردها بیننده از سراسر جهان انجام می گیرد هیچ گاه اعتراضی نکرده و ندارند و آن را کلی هم منصفانه می پندارند!!

دو حالت دارد:

اگر در این مسابقات بنا به نظر برابریخواهان از جنسیت صرفنظر شده و گفته شود که میدان رقابت برای همه یکی است، مسلما در تمام مسابقات زنان رتبه های پایین تر را کسب میکنند و این همواره پایینتر بودن زن را به نمایش میگذارد و اتفاقا منجر به تحقیر زن میشود. پس برای پرهیز از رتبه دوم بودن و تحقیر همیشگی زن در این فضای مقایسه و رقابت باید حتما تفکیک جنسیتی صورت بگیرد(راه حل دنیای سرمایه داری و سکوت و تمکین برابریخواهان با این قضیه).

بازیهای المپیک نمونه ای واقعی از رابطه ی زن و مرد در میدان مقایسه و رقابت است. در حالت ایده آله که برابری باشد، زنان اختیار آن را دارند که در هر رشته ی ورزشی آزادانه فعالیت داشته باشند. اما این آزادی تا زمانی است که آنها به حوزه ی قدرت مرد وارد نشوند در غیر اینصورت مغلوب قدرت مرد خواهند شد. استنتاج از این بحث این است که در نظام مقایسه گرا و رقابتی، زنان آزاد نیستند و همواره در محدوده ای قادر به فعالیت هستند که در آن مردان حضور نداشته باشند. و برای رهایی از مغلوب شدن دائمی حتما باید حوزه فعالیت خود را از مردان جدا سازند و مجبور به تفکیک جنسیتی هستند. همانطور که پیشتر گفته شد "برابری" ذاتا مقایسه گرا است و به همین اعتبار رقابتی. پس در نظام مقایسه گرا و رقابتی برابری، حذف جنسیت حکم مغلوبیت همیشگی زن را دارد(بخوانید اسارت) و برای پوشاندن و جلوگیری از آشکار شدن این اسارت، امر تفکیک جنسیتی ضروری می نماید و این مشکل در نظام سرمایه داری قابل حل نبوده و برابری هم بعنوان وجهی از این نظام قادر به رفع آن نیست.

اگر به مورد ضعف فیزیکی و جسمانی زنان در مقایسه با مردان موارد دیگری چون پرئود ماهانه، حاملگی و زایمان (ویژگیهای طبیعی زنان) را نیز اضافه کنیم وضعیت زنان به مراتب در این میدان دشوارتر خواهد شد (زن حامله ای را تصور کنید که با یک مرد مسابقه ی دو بدهد). این غیر از ظلم به زنان هیچ تفسیر دیگری ندارد.

در اینجا باید به جنگ کسانی بروم که می گویند زن از مرد کمتر است. این دیدگاه اغلب از جانب مذهبیبون شنیده می شود و در مقابل، برابریخواهان برای جواب دادن به آنها می گویند که نه خیر زن با مرد برابر است.

اشکال اساسی دیدگاه مذهبیبون در این مورد این است که یک جنبه ی خاص از دو وجود مستقل با ویژگیهای متفاوت را به کل ارزش وجودی آنها تعمیم میدهند یعنی از ضعف جسمانی زن (یک جنبه ی خاص از وجود زن) در مقایسه با مرد نتیجه می گیرند که کل ارزش وجودی زن کمتر از مرد است و تمام ویژگیهای دیگر زن را نادیده می گیرند و این غلط است (در مثال سیب و پرتقال در بالا نشان داده شد که این شیوه از مقایسه نادرست است)

اما جواب برابریخواهان نیز اشکال اساسی دارد آنان برعکس مذهبیبون عمل می کنند یعنی با برابر دانستن دو وجود مستقل با ویژگیهای متفاوت، تمام جنبه های خاص این دو وجود را نفی می کنند. در واقع در این مورد مذهبیبون و برابریخواهان دو روی یک سکه هستند.

پس هر دو دیدگاهی که زن را از مرد کمتر میداند و یا زن را برابر مرد میداند اساساً دیدگاههای غلطی هستند (و البته به همین دلیل دیدگاهی که زن را از مرد بیشتر بداند نیز اشتباه است).

همه جانبه و اجتماعی دیدن وجود زن و پرهیز از برجسته کردن جنبه های خاص جسمی و ظاهری او و همچنین پرهیز از مقایسه ی این جنبه های خاص از وجود او با مرد، تنها کاری است که زن را در جایگاه درست اجتماعی اش قرار میدهد در غیر اینصورت زن همواره اسیر دیدگاههای تحقیرآمیز، محدودنگر و تک بُعدی نگر خواهد شد و رهایی نخواهد یافت.

جامعه برای بقای خودش به چهار جزء اساسی وابسته است: **طبیعت، تولید مثل، کار و مناسبات اجتماعی و آزادی.**

حذف هر کدام از این اجزای اصلی منجر به نابودی جامعه خواهد شد. ارزش واقعی وجود زن را باید در نقش اساسی او در بقای جامعه جستجو کرد. بدون زن جامعه ای وجود نخواهد داشت. زن فارغ از هر ویژگی جسمی و ظاهری که داشته باشد یکی از ارکان اصلی بقای جامعه است. در اینجا باید یادآوری کرد که تولید مثل فقط وظیفه ی زنان نیست بلکه مردان هم وظیفه ی طبیعی خود را در امر تولید مثل به عهده دارند اما وظایفشان متفاوت و به مراتب آسانتر است. بار اصلی و زحمت تولید مثل بر روی دوش زنان است و در مقابل مردان نیز برای بقای جامعه بطور طبیعی کار اجتماعی بیشتری بر دوششان می افتد. همانطور که نسبت وظیفه زنان در امر تولید مثل برای بقای جامعه به مراتب بیشتر است از مردان، به همان اندازه هم وظیفه ی مردان در امر کار اجتماعی برای بقای جامعه بیشتر است از زنان. همانطور که گفته شد هم مردان در امر تولید مثل وظایفی بر عهده دارند و هم زنان در امر کار اجتماعی، اما نسبتها متفاوت است. این تفاوت

در نسبت وظایف، هیچ لطمه‌ای به ارزش وجودی زن و مرد در امر بقای جامعه نمی‌زند و در عین حال هیچ کدام را نیز بر دیگری ترجیح و برتری نمی‌دهد.

در اینجا ضروری مینماید که شعار "دستمزد برابر در مقابل کار برابر برای زنان" بطور جدی به نقد کشیده شود.

سوال اینست که اساساً چرا از زن توقع کار برابر اجتماعی با مرد را دارید؟ همانطور که اشاره شد زن برای بقای جامعه در امر تولید مثل وظایف بیشتری از مرد را بر دوش دارد. اما برابریخواهان به این مسئله نمی‌پردازد و هیچ‌کس توقع ندارد که مردان هم در امر تولید مثل به اندازه زنان وظیفه بر دوش داشته باشند. آنان تنها برای زنان انتظار کار برابر اجتماعی با مردان را مطرح می‌کنند.

زنان مجموعه‌ای ویژگی خاص دارند برای اینکه جسمشان قابلیت تولید مثل را داشته باشد. برای مثال آنان دارای خصلتی هستند که به پرپود ماهانه معروف است. یعنی هر ماه (در زنان متفاوت است) چند روز تحت این وضعیت قرار می‌گیرند. زنان در این شرایط نباید کار اجتماعی بکنند و باید به استراحت بپردازند. زنان قبل از زایمان حداقل 9 ماه دوران حاملگی را دارند و بعد از زایمان نیز حداقل 2 سال باید به شیردهی و پرورش نوزادی بپردازند که آینده‌ی جامعه است. یعنی با احتساب دوران حاملگی و زایمان و بعد از زایمان، زن حداقل باید 3 سال در کار اجتماعی (تولید اجتماعی) شرکت نکند. حال اگر زنی در طول عمر کاری اش 2 زایمان یا بیشتر داشته باشد مدت زمان دور شدن او از کار اجتماعی به مراتب به چندین سال افزایش می‌یابد و اگر هر ماه چند روز را برای پرپود ماهانه‌ی او نیز در نظر بگیریم این مدت باز هم بیشتر میشود. اینجاست که شعار "دستمزد برابر در مقابل کار برابر برای زنان" که احزاب کمونیست برابریخواه مدعی اش هستند، ماهیت کاملاً سرمایه‌دارانه و زن ستیز خود را نمایان می‌کند (و این هم ریشگی برابریخواهی و سرمایه‌داری را می‌رساند).

وابسته کردن حقوق زنان به کار اجتماعی بدون در نظر گرفتن نقش بیشتر زنان در امر تولید مثل برای

بقای جامعه، ظلم مضاعف به زنان است. یعنی برابریخواهان هم انتظار دارند که زن نقش خود را در تولید مثل برای بقای جامعه تماماً انجام دهد و هم برابر مرد در کار اجتماعی شرکت داشته باشد در غیر اینصورت حقوقش را کمتر می‌پردازند. و میدانیم که زنان مجبورند برای انجام وظیفه‌ی تولید مثل کار اجتماعی کمتری انجام دهند و این یعنی تا زمانی که **دیدگاه سرمایه‌دارانه‌ی کار محور** بر جامعه و ذهن این افراد حکومت کند، زن همواره بی حقوق خواهد ماند. (دیدگاهی که کار اجتماعی را برتر از سه جزء اساسی دیگر برای بقای جامعه یعنی طبیعت و تولید مثل و آزادی قرار میدهد را من نوعی سرمایه‌داری کار محور می‌دانم. این دیدگاه در پی سود است و به سه جزء دیگر بقای جامعه نگاهی فرعی دارد و ارزش هر کس و هر چیز را در ارتباط با کار اجتماعی برای تولید سود ارزیابی می‌کند. آلودگی بیش از اندازه محیط زیست بطوریکه زندگی جوامع امروزی را بطور جدی به خطر انداخته است و همچنین بالا رفتن میانگین سنی ازدواج و پایین آمدن تمایل به تولید مثل در اثر تحمیل فشار بسیار زیاد کار اجتماعی این نظام برای چرخاندن زندگی در جوامع سرمایه‌داری پیشرفته و همچنین شرایطی که پایه‌های مادی آزادی را روز به روز ضعیفتر می‌کند، نتایج هشدار دهنده‌ای را ببار آورده است که هم اکنون بعضی از این جوامع جزو جوامع پیر محسوب می‌

شوند، اینها از تبعات عینی این نظام هستند که بقای جامعه را با خطرات جدی روبرو کرده است. ارزش انسان در این دیدگاه به کار و شغلش وابسته است و هر کس کارش را از دست داد ارزش اجتماعی‌اش بشدت پایین خواهد آمد.)

آیا هیچ راهی برای خارج کردن جنسیت از معادلات اجتماعی وجود ندارد؟ دیدیم که برابری قادر به این کار نیست و نمی‌تواند محدودیتهای نظام سرمایه‌داری را پشت سر نهد. تنها راه واقعی رهایی از تفکیک جنسیتی به دور از مغلوبیت و اسارت دایمی زنان، برقراری نظامی است به دور از مقایسه و رقابت. اینجاست که فلسفه‌ی مارکس توان بالای خود را در آزدسازی انسان به معنای واقعی نمایان می‌کند. زن تنها زمانی میتواند به آزادی واقعی اجتماعی دست یابد که مستقل و به دور از مقایسه و رقابت زندگی کند.

سخن روز در ادامه دو نوع برابری را مطرح میکند: برابری حقوقی و برابری واقعی. (...کمونیست‌ها به برابری حقوقی بعنوان وسیله‌ای برای رسیدن به برابری واقعی نگاه می‌کنند و نه بصورت یک هدف در خود. حال ببینیم که در مورد برابری زن و مرد این بحث بطور مشخص چه معنایی دارد:

از نظر کمونیست‌ها زن و مرد باید در کلیه شئون اجتماعی، اقتصادی و سیاسی نه تنها به برابری حقوقی، بلکه به برابری واقعی دست یابند. و این بدان معناست که اولاً کلیه قوانینی که میان زن و مرد تبعیض قائل می‌شوند، ملغی گردند. بطور مثال زن نیز مانند مرد حق کارکردن و دستیابی به کلیه مشاغل را داشته باشد، در امور مربوط به خانواده زن و مرد از حقوق کاملاً برابر برخوردار باشند، برای مثال در امر ازدواج، طلاق و سرپرستی اطفال؛ و همچنین کلیه امتیازات ویژه‌ای که تحت نام "رئیس خانواده"، قانوناً به مرد تفویض شده است، ملغی گردد؛ و در امور سیاسی نیز زنان همچون مردان حق انتخاب کردن و انتخاب شدن در کلیه عرصه‌ها را بدست آورند...)

نویسنده هر چند برابری حقوقی را وسیله‌ای برای رسیدن به برابری واقعی اعلام میکند، اما در توضیح برابری واقعی همان شروط و حقوقی را برمی‌شمرد که در تعریف برابری حقوقی می‌گنجند. او حق کارکردن و دستیابی به کلیه مشاغل، امور مربوط به خانواده مثلاً ازدواج، طلاق و سرپرستی اطفال و الغای کلیه امتیازات ویژه تحت نام "رئیس خانواده" و حق انتخاب کردن و انتخاب شدن در کلیه عرصه‌ها را بعنوان برابری واقعی معنی می‌کند. حال اگر از ایشان سوال شود پس برابری حقوقی چیست معلوم نیست جوابشان چه باشد.

نویسنده برای مجاب کردن مخاطب به معانی مورد نظر خود از متد "تکرار برای جا انداختن در ذهن مخاطب" استفاده میکند(پیروی از متدی کاملاً بورژوازی) و چندین بار بر واژه‌های "واقعی" و "برابری واقعی" و تمایز آن با برابری حقوقی تاکید می‌کند اما چنانچه دیده شد نمی‌تواند بین این دو مفهوم تمایزی قایل شود.

چرا نویسنده علیرغم این ادعا نمی‌تواند بین مفاهیم برابری واقعی و برابری حقوقی تمایزی قابل‌شود؟

واقعیت اینست که "برابری" اگر میدانی برای مطرح شدن داشته باشد همان عرصه‌ی حقوقی است و نه بیشتر. برابری واقعی در اصل بر طرف کردن تمام تفاوتها - که تفاوت‌های ژنتیکی زن و مرد هم شامل آن می‌شود- است، که این امر در حیطه‌ی اختیار انسان نیست و نه نویسنده‌ی سخن روز و نه هیچ انسان و سیستم حکومتی دیگری در هیچ عصری توان انجام آنرا ندارد و این بیشتر به یک شعار انتخاباتی شبیه است تا یک وعده برای عمل.

تمام حقوقی که نویسنده برای تعریف برابری واقعی برشمرده است در بسیاری از کشورهای پیشرفته‌ی سرمایه‌داری هم اکنون وجود دارد (و این نشان میدهد که قدرت دید نویسنده فراتر از افق سرمایه‌داری را نمی‌بیند). نویسنده با به میان آوردن دو اصطلاح برابری واقعی و برابری حقوقی در واقع سعی می‌کند با بورژوازی مرزبندی خود را نشان دهد اما به علت ماهیت بورژوایی "برابری" این مرزبندیها ساختگی هستند و ایشان نیز در این کار ناتوان است.

(خلاصه کنیم: ... ما خواهان آنیم که هر نوع مانع اجتماعی، اقتصادی و سیاسی که رشد زنان و امکان تبدیل شدن آنها به انسانهایی مستقل و برابر را متوقف میسازد و یا کند میکند از میان برداشته شود.)

تناقض این نتیجه‌گیری آوردن واژه‌ی "برابر" همراه با واژه‌ی "مستقل" است. در ابتدای مقاله به بُعد فلسفی برابری پرداخته شد و نشان داده شد که انسان برابرخواه به علت دارا بودن پیش فرض نمی‌تواند به سوژه تبدیل شده و مستقل شود. انسان برابرخواه انسان نامستقل است. به همین خاطر ترکیب "انسان مستقل و برابر" در واقع میشود "انسان مستقل و نامستقل" که این تناقض در این دیدگاه غیر قابل حل است و همانطور که گفته شد از ابهام اساسی این نظریه سرچشمه می‌گیرد.

نکته‌ی مهم دیگری که در انتها باید به آن اشاره کنم این است که نویسنده‌ی سخن روز در سراسر مقاله اش حتی یکبار از آزادی سخنی به میان نمی‌آورد. حال اینکه آزادی یکی از چهار رکن اساسی اصل بقای جامعه است و بدون آن جامعه‌ای وجود نخواهد داشت.

چرا چنین است؟ چون همانطوریکه گفته شد برابری نمی‌تواند حامل استقلال و آزادی فرد باشد. این ناتوانی، در ذات برابری است. نویسنده‌ی اراده‌گرا در نهانخانه‌ی ذهنش هنگام ترسیم برابری بین زن و مرد در هیچ جایی به تصویری از آزادی بر نمی‌خورد و به همین خاطر آزادی در مقاله اش کوچکترین انعکاسی ندارد و روابط بین زن و مرد را بدون آزادی و با جبری ناگفته و پنهان به تصویر می‌کشد. (عکسی که در این سخن روز از آن استفاده شده است دختری است که خواهان آزادی و برابری است. نویسنده به او آزادی را روا نمی‌بیند اما عکسش را برای تبلیغات برابری بکار می‌گیرد!)

ما باید دنبال ایجاد شرایطی باشیم که در آن انسانها آزاد و مستقل و به دور از ظلم و ستم و استثمار زندگی کنند و این عملی، لازم و کافی است.

کوتاه سخن:

این مقاله اثباتی و مرجع است و انسانهای شریف و زحمتکش، کارگران و مبارزان صادق و مخصوصاً زنان را به ابزاری مسلح می‌کند تا بهتر و موثرتر از حقوق و جایگاه اجتماعی خود در مقابل تحریفات و فریبکاریهای پیچیده‌ی نظام سرمایه‌داری دفاع کنند.

سعی کرده‌ام با زبانی ساده و عمیق سخن بگویم و نشان دهم که "برابریخواهی" روایتی کاملاً بورژوازی و سرمایه‌دارانه و جدا از مارکسیسم علمی است. پایه‌های نظری برابریخواهی غیر علمی و مبهم هستند و ریشه در ایده آلیسم فکری دارند. برابری اراده‌گرایانه و حاوی محدودیت و تناقض است و در عمل به رهایی و آزادی انسان منتهی نمی‌شود. برنامه‌ی تمام احزاب کمونیستی که تبیین مارکس از جامعه‌ی کمونیستی را به "برابری" تعبیر و تفسیر می‌کنند آلوده به ویروس بورژوازی و حامل تناقض محتوایی است. جنبش کمونیستی باید هر چه بیشتر در مفاهیم دقیق شود و خود را از تناقضات برابری برهاند، انرژی خود را در این راه هدر ندهد و تاریخ فاجعه‌بار قرن بیستم را تکرار نکند.

مندرج در نشریه مبارزه طبقاتی شماره 14، 21 اکتبر 2013

پایان بحث.



زمانیکه کمونیستها از برابری کلیه افراد، صرفنظر از جنسیت، نژاد، ملیت و غیره صحبت می کنند، یک برابری واقعی و اجتماعی و نه صرفاً برابری حقوقی را مد نظر دارند. برابری حقوقی در یک جامعه طبقاتی که افراد از همان بدو تولد در شرایط نابرابر قرار دارند و از موقعیت نابرابر برخوردارند، نمی تواند برابری واقعی افراد را تأمین کند.

کمونیست ها ضمن دفاع از برابری حقوق کلیه اعضای جامعه و مبارزه برای کسب این حقوق، به این نوع برابری اکتفا نمی کنند و برای برقراری آنچنان نظامی مبارزه می کنند که امکانات و شرایط اجتماعی و اقتصادی برابر برای کلیه اعضای آن فراهم باشد. برابری حقوقی کلیه افراد جامعه صرفنظر از جنسیت و نژاد و مرام و غیره در نظر کمونیست ها تنها یک شرط لازم برای رسیدن به برابری کامل اجتماعی است. کمونیست ها به برابری حقوقی بعنوان وسیله ای برای رسیدن به برابری واقعی نگاه می کنند و نه بصورت یک هدف در خود. حال ببینیم که در مورد برابری زن و مرد این بحث بطور



مشخص چه معنایی دارد:

از نظر کمونیست ها زن و مرد باید در کلیه شئون اجتماعی، اقتصادی و سیاسی نه تنها به برابری حقوقی، بلکه به برابری واقعی دست یابند. و این بدان معناست که اولاً کلیه قوانینی که میان زن و مرد تبعیض قائل می شوند، ملغی گردند. بطور مثال زن نیز مانند مرد حق کارکردن و دستیابی به کلیه مشاغل را داشته باشد، در امور مربوط به خانواده زن و مرد از حقوق کاملاً برابر برخوردار باشند، برای مثال در امر ازدواج، طلاق و سرپرستی اطفال؛ و همچنین کلیه امتیازات ویژه ای که تحت نام "رئیس خانواده"، قانوناً به مرد تفویض شده است، ملغی گردد؛ و در امور سیاسی نیز زنان همچون مردان حق انتخاب کردن و انتخاب شدن در کلیه عرصه ها را بدست آورند.

ثانیاً و بعنوان شرط لازم عملی شدن این حقوق برابر، کمونیستها خواهان آن اند که امکانات برابر اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و آموزشی برای کلیه زنان در جهت پرورش استعدادها و قابلیت هایشان و بالا بردن سطح آگاهی و شعورشان فراهم گردد. باید این شرایط و امکانات برای زنان فراهم آید که بتوانند به لحاظ اقتصادی مستقل از مردان روی پای خود بایستند.

اما برای اینکه این امکانات به معنای واقعی کلمه ایجاد گردد و زنان واقعاً امکان دستیابی به برابری را بدست آورند، لازم است کلیه موانع فرهنگی و مذهبی هم از پیش پای زنان برداشته شود. پس لازم است که مبارزه وسیع و گسترده ای علیه آراء و افکار و عقاید مردسالارانه که موقعیت پائینتر و تحت ستم زن را موجه جلوه میدهد و همانطور که اشاره کردیم تا بطن جامعه رسوخ کرده است، سازمان داده شود.

علاوه بر تمام اینها زنان بعلت نقش ویژه ای که بعنوان مادر بعهده دارند، در نظام سرمایه داری با محدودیت های بسیاری مواجه می شوند. چرا که نظام سرمایه داری در مقابل این مسأله و

در مقابل فرزندان جامعه هیچگونه مسئولیت و تعهدی بعهدہ نمیگردد و آنرا کاملاً بدوش خانواده میگذارد. به همین علت زنان بسیاری بعلت فقر مالی و یا حتی فرهنگی در موقع زایمان یا جان خود را از دست میدهند و یا دچار ناراحتی هایی می شوند که عواقب آن همیشه بر زندگیشان سنگینی می کند. و این در عمل بدان معناست که اکثر زنان حتی از نظر ادامه حیات خویش نیز با مردان برابر نیستند. از نظر کمونیست ها جامعه باید در برابر نقش مادری زنان عملاً مسئول و متعهد باشد، آنرا امر خصوصی زنان نداند و با ایجاد امکانات وسیع و رایگان بهداشتی، درمانی و اجتماعی این محدودیت ها و ستمی را که بر زنان در جامعه طبقاتی تحمیل می شوند، از بین ببرد.

علاوه بر این در جامعه سرمایه داری نقش مادری و پرورش فرزند محدودیت های اجتماعی و اقتصادی ای را نیز بر زنان تحمیل می کند و موانعی را در مقابل رشد آنها به وجود میآورد؛ نظام سرمایه داری زنان را به علت عهده دار بودن این نقش و مسئولیت از بسیاری حقوق و امکانات محروم می سازد. در جامعه سرمایه داری مادر شدن به یک مانع در مقابل دست یافتن به برابری حقوقی و اجتماعی زنان بدل می شود. و اینها همه بدان جهت است که نظام طبقاتی و استثمارگر سرمایه داری امر مادری و پرورش فرزند را یک امر خصوصی قلمداد می کند.

ولی کمونیستها این مساله را کاملاً یک مساله اجتماعی می بینند و راه حل هایی اجتماعی نیز برای آن ارائه می دهند. به همین منظور کمونیستها برای ایجاد و تثبیت امکانات و حقوق ویژه ای برای مادران و زنان باردار مبارزه می کنند.

اینها بطور خلاصه از این قرار است: «اول زنان باردار بتوانند از مرخصی کافی در دوران قبل و بعد از زایمان برخوردار باشند بی آنکه از حقوق و مزایای خود محروم گردند، در عین حال در سطح جامعه، در سطح شهرها و شهرک ها و در محلات، مهد کودک به اندازه کافی وجود داشته باشد تا زنان بتوانند نوزادان و کودکان خود را به آنها بسپارند و خود به کار و یا آموزش خویش پردازند؛ ساعات کار زنانی که دارای نوزاد هستند، بدون کسر حقوق و دستمزد کاهش یابد تا این مادران بتوانند به تغذیه نوزادان خود برسند؛ جامعه از چنان سطحی از امکانات و رفاه برخوردار شود تا بار کار طاقت فرسا و خسته کننده کار خانگی و پخت و پز و رختشویی از دوش زنان برداشته شود و از اینطریق در عین حال زمینه تمام توجیحات و بهانه هایی که بورژوازی بخاطر مادر شدن، زنان را از حقوق برابر محروم میکند هم از میان برود.»

خلاصه کنیم: ما کمونیستها خواهان آن هستیم که زن و مرد از امکانات، شرایط و حقوق برابر برای رشد و پرورش استعدادها و قابلیت های خود برخوردار شوند و بعنوان انسانهایی مستقل در محدوده شرایط و حقوق اجتماعی حق و امکان تعیین سرنوشت خود را پیدا کنند. ما خواهان آنیم که هر نوع مانع اجتماعی، اقتصادی و سیاسی که رشد زنان و امکان تبدیل شدن آنها به انسانهایی مستقل و برابر را متوقف میسازد و یا کند میکند از میان برداشته شود.

پایان سخن روز کومله تی وی 2013-08-22

Lijst van olympische records atletiek

**** لیست رکوردهای بازیهای المپیک دو و میدانی**

Hieronder volgt een overzicht van de [olympische records](#) in de [atletiek](#).

Inhoud

[\[verbergen\]](#)

- 1 Mannen

- 1.1 Loopnummers
- 1.2 Springnummers
- 1.3 Werpnummers
- 1.4 Gecombineerd







- 2 Vrouwen

- 2.1 Loopnummers
- 2.2 Springnummers
- 2.3 Werpnummers
- 2.4 Gecombineerd

Mannen

رکوردهای مردان در رشته های دو و میدانی

Loopnummers

Discipline	Jaar, locatie	Atleet		Tijd
100 m	2012 - Londen	 JAM	Usain Bolt	9,63 s
200 m	2008 - Peking	 JAM	Usain Bolt	19,30 s
400 m	1996 - Atlanta	 USA	Michael Johnson	43,49 s
800 m	1996 - Atlanta	 NOR	Vebjørn Rodal	1.42,58
1.500 m	2000 - Sydney	 KEN	Noah Ngeny	3.32,07
5.000 m	2008 - Peking	 ETH	Kenenisa Bekele	12.57,82

10.000 m	2008 - Peking	 ETH	Kenenisa Bekele	27.01,17
4x100 m estafette	2012 - Londen	 JAM	Nesta Carter Michael Frater Yohan Blake Usain Bolt	36,84 s
4x400 m estafette	2008 - Peking	 USA	LaShawn Merritt Angelo Taylor David Neville Jeremy Wariner	2.55,39
Marathon	2008 - Peking	 ETH	Samuel Wanjiru	2:06.32
110 m horden	2004 - Athene	 CHN	Liu Xiang	12,91 s
400 m horden	1992 - Barcelona	 USA	Kevin Young	46,78 s
3000 m steeplechase	1988 - Seoel	 KEN	Julius Kariuki	8.05,51
20 km snelwandelen	2012 - Londen	 CHI	Chen Ding	1:18.46,00
50 km snelwandelen	2012 - Londen	 RUS	Sergej Kirdjapkin	3:35.59

Springnummers

Discipline	Jaar, locatie	Atleet	Afstand/hoogte
Hoogspringen	1996 - Atlanta	 USA Charles Austin	2,39 m
Verspringen	1968 - Mexico	 USA Bob Beamon	8,90 m
Hink-stap-springen	1996- Atlanta	 USA Kenny Harrison	18,09 m
Polsstokhoogspringen	2008 - Peking	 AUS Steven Hooker	5,96 m

Werpsnummers**[[bewerken](#)]**




Discipline	Jaar, locatie	Atleet		Afstand
Kogelstoten	1988 - Seoel	 GDR	Ulf Timmermann	22,47 m
Discuswerpen	2004 - Athene	 LTU	Virgilijus Alekna	69,89 m
Kogelslingeren	1988 - Seoel	 URS	Sergej Litvinov	84,80 m
Speerwerpen	2008 - Peking	 NOR	Andreas Thorkildsen	90,57 m

Gecombineerd**[[bewerken](#)]**

Discipline	Jaar, locatie	Atleet		Punten
Tienkamp	2004 - Athene	 CZE	Roman Šebrle	8893 p

Vrouwen **رکوردهای زنان در رشته های دو و میدانی**

Loopnummers

Discipline	Jaar, locatie	Atleet		Tijd
100 m	1988 - Seoel	 USA	Florence Griffith-Joyner	10,62 s
200 m	1988 - Seoel	 USA	Florence Griffith-Joyner	21,34 s
400 m	1996- Atlanta	 FRA	Marie-José Percé	48,25 s

800 m	1980 - Moskou	 URS	Nadezjda Olizarenko	1.53,43
1.500 m	1988 - Seoel	 ROU	Paula Ivan	3.53,96
5.000 m	2000 - Sydney	 ROU	Gabriela Szabó	14.40,79
10.000 m	2008 - Peking	 ETH	Tirunesh Dibaba	29.54,66
4x100 m estafette	2012 - Londen	 USA	Tianna Madison Allyson Felix Bianca Knight Carmelita Jeter	40,82 s
4x400 m estafette	1988 - Seoel	 URS	Tatjana Ledovskaja Olga Nazarova Maria Pinigina Olga Bryzgina	3.15,17
Marathon	2000 - Sydney	 JPN	Naoko Takahashi	2:23.14,00
100 m hordeloop	2004 - Athene	 USA	Joanna Hayes	12,37 s
400 m hordeloop	2008 - Peking	 JAM	Melaine Walker	52,64 s
3000 m steeplechase	2008 - Peking	 RUS	Goelnara Samitova-Galkina	8.58,81
20 km snelwandelen	2008 - Peking	 RUS	Olga Kaniskina	1:26.31

Springnummers


Discipline	Jaar, locatie		Atleet	Afstand/hoogte
Hoogspringen	2004 - Athene	 RUS	Jelena Slesarenko	2,06 m
Verspringen	1988 - Seoel	 USA	Jackie Joyner-Kersey	7,40 m

Hink-stap-springen	2008 - Peking	 CMR	Françoise Mbango Etone	15,39 m
Polssstokhoogspringen	2008 - Peking	 RUS	Jelena Isinbajeva	5,05 m

Werpnummers**[[bewerken](#)]**

Discipline	Jaar, locatie	Atleet		Afstand
Kogelstoten	1980 - Moskou	 GDR	Ilona Slupianek	22,41 m
Discuswerpen	1988 - Seoel	 GDR	Martina Hellmann	72,30 m
Kogelslingeren	2012 - Londen	 RUS	Tatjana Lysenko	78,18 m
Speerwerpen	2004 - Athene	 CUB	Osleidys Menéndez	71,53 m

Gecombineerd**[[bewerken](#)]**

Discipline	Jaar, locatie	Atleet		Punten
Zevenkamp	1988 - Seoel	 USA	Jackie Joyner-Kersey	7291 p

